

لاپیش‌خواران

نظری مقایسه‌ای میان کشتار در بوسنی و فلسطین

«نسل‌کشی در قرن ۲۱» پدیده‌ای که مسکوت است!

■ سمانه صادقی



اثری که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، تلاش دارد با مقایسه دو رویداد نسل‌کشی در کشورهای بوسنی و هرزگوین و فلسطین به بینمای‌ی‌خصوصت

غرب علیه مسلمانان بپردازد. «نسل‌کشی در قرن ۲۱» به دست پروفسور حمید مولانا تألیف شده و انتشارات سوره مهر آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در توضیحی پیرامون مضمون این پژوهش به نکات ذیل اشارت برده است: «این کتاب تحولات مربوط به نسل‌کشی مسلمانان در بوسنی و هرزگوین و فلسطین را در روندی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مورد مطالعه قرار داده و با مقایسه اقدامات غرب علیه مسلمانان به ویژه در دو نمونه بوسنی و هرزگوین و غزه، به ارائه راهکار و چشم‌انداز در این خصوص می‌پردازد. کتاب با مقدمه‌ای از ابراهیم شمشی‌ری آغاز می‌شود و با ۳۶ مقاله از دکتر حمید مولانا ادامه پیدا می‌کند. در هر مقاله و به فراخور محتوای آن تصویر متناسبی کار شده است. سی‌وششمین و آخرین مقاله کتاب با عنوان تأثیرات مبارزات امت اسلامی غزه، به تاریخ ۲۸ خرداد ۱۴۰۳ و توسط دکتر مولانا نگارش شده که به جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردم فلسطین بعد از عملیات طوفان الاقصی می‌پردازد. بریده‌ای از کتاب نسل‌کشی در قرن ۲۱، از این‌قرار است: در بیش از ۶۰ سال‌ی که در دانشگاه‌های آمریکا و برخی دیگر از نقاط دنیا در رشته روابط بین‌المللی تدریس کرده‌ام، هیچ‌گاه تجاوز، آدم‌کشی و فاجعه‌ای را به عمق آنچه امروز در نوار کوچک و محدود غزه می‌گذرد، ندیده‌ام! با فداکاری، مقاومت و صبری که جامعه غزه از خود



► نمایی از نسل‌کشی در غزه پس از طوفان الاقصی

نشان داده است، استقلال و کرامت این سرزمین برای قرن‌های آینده تضمین شده است و نسل‌های دیگر، از لحظات تاریخی را فراموش نخواهد کرد...»

ابراهیم شمشی‌ری مقدمه‌نویس «نسل‌کشی در قرن ۲۱»، در میزگردی که میرامون این کتاب در دفتر ناشر ترتیب یافت، در باب ضرورت تولید این دست‌آثار گفته است: «برای هر فردی که در ایران عزیز زندگی می‌کند، طبیعی است که سعی کند نقش مؤثری در زمینه احقاق حقوق مردم فلسطین داشته باشد، ما باید بتوانیم نسبت به مسئله فلسطین، مواجهه بین‌المللی داشته باشیم، به این معنا که آثار و نوشته‌هایمان بازتاب بین‌المللی پیدا کنند و محدود به گستره ایران نباشند. نمایشگاه کتاب شاره‌جه به عنوان یکی از مهم‌ترین نمایشگاه‌های جهان عرب، غرفه‌های قابل توجهی را به فلسطین اختصاص داده بود. آثار بسیاری هم درباره این موضوع منتشر شده است. این نشان می‌دهد آنها به خوبی توانسته‌اند مسئله فلسطین را به عنوان یک امر خارج از مرزها مطرح کنند. ما هم باید بتوانیم آثار و نوشته‌های خود را فراتر از درباره مقاومت مردم فلسطین تولید را به عنوان امری جهانی مطرح کنیم، مسئله فلسطین، همواره دغدغه مردم ایران بوده است، چه اینکه حتی در دوران قبل از انقلاب نیز آثار مهمی در این باره منتشر می‌شد و مردم هم به طور قاطع، حمایت خود را از جریان مقاومت بیان می‌کردند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، در حال مبارزه با سلطه استکبار جهانی هستیم و لاجرم باید بتوانیم آثار زیادی را درباره مقاومت مردم فلسطین تولید و منتشر کنیم. شاید مهم‌ترین رسالت ما همین باشد که یک اتاق فکر ایجاد کنیم و در آن، آثار و روایت‌های مربوط به فلسطین را جمع‌آوری کنیم و در اختیار مخاطبان قرار دهیم. باید کتاب‌های مربوط به مسئله فلسطین و مقاومت، به لحاظ کمی و کیفی افزایش پیدا کنند...»

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



▲ دهه ۴۰ کاخ سعدآباد، بازی والیبال و سرخوشی شهپان‌نوگری

نظری بر روایت ناهید کلهر از دوران حضور فرح دیبا در پاریس

خدمتکار فرانسوی‌ها لَـله بچه‌ها و پیرو توده‌ای‌ها!

■ نیما احمدپور

اسکندر دلدِم روزنامه‌نگار پر سابقه و کهنسال ایرانی در دهه ۷۰ کتابی سه جلدی به نام «من و فرح پهلوی» منتشر کرد. او این نام را به گونه‌ای نمادین انتخاب کرد و در واقع نسبت خود را با وقایع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوره‌ای تعیین می‌کرد که نامبرده در آن به شهپان‌نوگری می‌پرداخت. وی در بخش مربوط به فرح پهلوی در این کتاب و به طور مشخص در صفحات ۹۸۷–۱۹۷۸ آن، به ارائه مصاحبه خوش‌بای با «ناهید کلهر» یکی از دوستان سومین همسر شاه مخلوع، در دوره تحصیل وی در پاریس پرداخته است. سسال‌روز تولد فرح دیبا می‌تواند موسمی بهنگام برای بازخوانی تحلیلی بخش‌هایی از این گفت‌وگو باشد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **ناهید کلهر، دوست فرح دیبا و ثریا اسفندیاری!**

مؤلف کتاب در بازگویی روایت خویش از یافتن ناهید کلهر دوست دوران تحصیل فرح دیبا در پاریس به نکات جالبی اشارت برده که مرادوه نامبرده با ثریا اسفندیاری بختیاری همسر دوم شاه مخلوع در زمره آنهاست. او در این باره می‌نویسد:

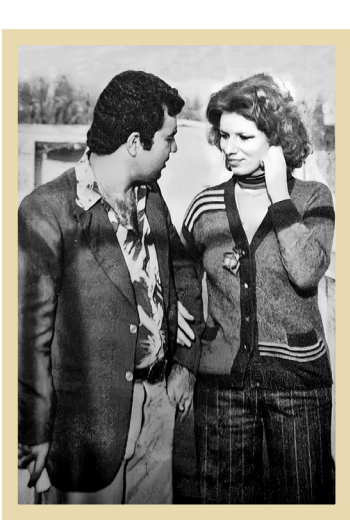
«چون نگارنده در تهران شنیده بود فرح از بدو ورود به پاریس در آپارتمان دو اتاقه‌ای با یکی از همکلاسی‌های خود زندگی می‌کرده است، از این رو پس از عزیمت به آلمان، جهت تحقیق درباره زندگی فرح به پاریس رفتم و بعد از حدود یک ماه تحقیق و پرس‌وجو، بالاخره با کمک یکی از فرش‌فروش‌های بوسنی ساکن پاریس، موفق به دیدار خانم ناهید کلهر (لا فرانس) گشتم. این همکلاسی سابق فرح، پس از اتمام تحصیلات با یک فرانسوی ازدواج کرده و تبعه فرانسه شده و همانجا مانده است. نکته جالب اینکه هم اتاقی سابق فرح پهلوی، حالیه دوست صمیمی همسر دوم شاه یعنی ثریا اسفندیاری است و بازی روزگار منزل این دو ایرانی مقیم پاریس را در فاصله یکصد متری از یکدیگر قرار داده است...»

■ **فرح دیبا، عقاید کمونیستی و گرایش به حزب توده ایران!**

فرح دیبا متأثر از گذشته سختی که تجربه کرده بود، در دوران تحصیل در پاریس و البته شیوع عقاید چپ‌گرایانه، به حزب توده ایران تمایل یافت. این رویداد، مورد تأیید دیگر اسناد زندگی نامبرده نیز قرار دارد. چنانکه ناهید کلهر نیز در گفت‌وشنود با اسکندر دلدِم، بدان اشارت می‌برد:

«آقای قطبی، دایی فرح ماهانه فقط ۱۵۰ یا ۲۰۰ تومان برای او می‌فرستاد که فرح با چنین مبلغی قادر به زندگی و تحصیل در پاریس نبود. به همین خاطر روزها در درس می‌خواند و شب‌ها به عنوان پرستار بچه کار می‌کرد. در مواقع تعطیلی و فرصت‌هایی هم که به دست می‌آورد، برای امور نظافت و خانه‌داری به منازل پارسیسی‌ها مراجعه می‌کرد و پولی به دست می‌آورد. به خاطر آنکه دوران کودکی و تحصیلات

ابتدایی را نزد معلمان فرانسوی و ایتالیایی گذرانده بود، تربیت غربی داشت و کاملاً اروپایی مآب بود. هرگز به مطالعه متون فارسی علاقه نشان نمی‌داد و ذوق و سلیقه‌اش کاتولیک و گاهی اسپارت مآبانه بود! مطالعاتش معمولاً به زبان‌های انگلیسی و فرانسه انجام می‌شد و در آن سال‌ها که دانشجویان جذب فعالیت‌های سیاسی چپ‌گرایانه می‌شدند، فرح به واسطه یک دانشجوی جوان ایرانی به نام انوشیروان رئیس فیروز، به فعالیت‌های کمونیستی روی آورده و عضو حزب توده ایران شده بود و تا قبل از آنکه با کریم پاشا بهادری آشنا شود، با انوشیروان رفت و آمد می‌کرد. همیشه غذاهای حاضری می‌خرد و می‌خورد و به شیر و چای بسیار علاقه داشت و شاید روزی ۱۰ فنجان چای و شیر می‌نوشید. در اوقات بیکاری و روزهای تعطیل، غالباً از خانه خارج می‌شد و اگر فرصتی گیر می‌آورد، سعی می‌کرد جایی را برای شنا پیدا کند. به آب و شنا بسیار علاقه‌مند بود و یک روز که برای شنا به اطراف رودخانه سن رفته بود با کریم پاشا بهادری دانشجوی ایرانی آشنا شد.



▲ پاریس، ناهید کلهر در دیدار با اسکندر دلدِم

ف

اعلام خبر ازدواج فرح دیبا با پهلوی دوم برای هم دوره‌های تحصیلی وی بهت آور می‌نمود. چه اینکه او را تا چندی پیش در حال مذمت شاه و پخش اعلامیه‌های افشاگرانه علیه نامبرده دیده بودند. علاوه بر این وی با یکی از دوستانش به نام کریم پاشا بهادری نامزد بود، اما زرق و برق شهپان‌وگری موجب شد همه چیز را رها کند و به همسری کسی برود که او را عامل امپریالیسم و نوکر آمریکا و کمپانی‌های نفتی می‌شناخت!

روانشناسی تأیید می‌کند افراد مبتلا به خاطرات تلخ به پرسش‌های یأس آور میل می‌کنند و تاریکی حافظه را در رفتار بروز می‌دهند و در زندگی بر خود سخت می‌گیرند. فرح دیبا نیز مبتنی بر دشواری‌های دوران کودکی هنگام تحصیل در پاریس به نوعی مالیخولیای ذهنی دچار شده و با سوآلاتی دشوار به خودآزاری می‌پرداخت! این بیماری در سایر جنبه‌های زندگی از جمله غذاخوردن نیز وی را رها نمی‌ساخت و مدتی به بیماری دچارش ساخت

■ **گذشته‌ای سیاه و پرنج**

همانگونه که اشارت رفت، آنچه در دوران جوانی نگاه فرح دیبا به زندگی را سیاه کرد، وقایعی بود که در دوره خردسالی وی روی دادند. مرگ پنهان شده پدر، ازدواج موقت مادر و تنگناهای شدید مالی، جملگی در این زمره و نظر او را به پدیده «پورژوازی» به کلی منفی کرده بودند. کلهر این رویدادها را از زبان فرح اینگونه شنیده است:

«فرح همیشه... ضمن تعریف زندگی محقرانه‌ای که داشتند و کار سخت مادرش، تصویری کوتاه از مرگ پدرش را ترسیم می‌کرد. می‌گفت مادر و نزدیکانم تا ۹ سالگی مرگ پدر را از من پنهان کردند و به من می‌گفتند، پدرت برای مأموریت به شهرستان دیگری رفته است! اما کم‌کم دریافتم که همه چیز تغییر کرده است. وقتی وارد اتاق می‌شدم، آنها حرفشان را قطع می‌کردند یا زیر گوشی و با صدای آهسته با هم صحبت می‌کردند. گاهی اوقات هم مادرم به تلخی می‌گریست. بدیهی است که سوظن من برانگیخته شد. سرانجام سؤال کردم: چرا پدرم نامه نمی‌نویسد؟ در ته قلمب احساس می‌کردم او مرده است، ولی می‌خواستم بدانم مادرم چه می‌گوید... مدتی بعد از مرگ پدر، مادرم مورد توجه یک تاجر تبریزی قرار گرفت و چون می‌خواست صیغه آن تاجر شود، مرا به تهران آورد و نزد دایم‌ام گذاشت. مدت دو سال صیغه آن مرد تبریزی بود، ولی بعداً با پولی که از او گرفته بود، یک خیاط خانه در تبریز باز کرد و از آن مرد جدا شد. به طور کلی، فرح ابایی نداشت که گذشته مراتر بار خود را به یاد بیاورد. او همیشه از زندگی سخت و فقر مادری خود و مادرش صحبت می‌کرد و به شدت با اغنیا و ثروتمندان مخالف بود...»

■ **تکلیف نامزدیت با کریم پاشا بهادری چه شد؟**

اعلام خبر ازدواج فرح دیبا با پهلوی دوم برای هم دوره‌های تحصیلی وی در پاریس بهت‌آور می‌نمود. چه اینکه او را تا چندی پیش در حال مذمت شاه و پخش اعلامیه‌های افشاگرانه علیه وی دیده بودند. علاوه بر این وی با یکی از اقربان خود به نام کریم پاشا بهادری نامزد بود، اما زرق و برق شهپان‌وگری موجب شد همه چیز را رها کند و به همسری کسی برود که او را عامل امپریالیسم و نوکر آمریکا و کمپانی‌های نفتی می‌شناخت:

«ازدواج او با شاه، یک امر غیر منظره و برای ما تکان دهنده و باور نکردنی بود. من هنوز هم با تعجب این مسئله را به یاد می‌آورم... این یکی از بازی‌های عجیب سرنوشته بود که می‌خواست دختری را که برای به دست آوردن چند فرانک کمک هزینه تحصیلی در منازل فرانسویان کار می‌کرد به کاخ سلطنتی ایران بفرستد. این میان اصلاً قابل قبول نبود دانشجویی که علیه رژیم شاه فعالیت سیاسی می‌کرد و شاه را عروسک دست امپریالیسم و نوکر آمریکا و کمپانی‌های نفتی می‌شناخت، حالا همسر همان شخصی شود که بارها علیه او اعلامیه‌های تند پخش کرده بود!دما بعد از آنکه فرح در پاریس جافتاد و دوره دو ساله هنرستان طراحی – معماری را خاتم کرد، به ایران رفته و سه همین دلیل برای مدتی از او جدا شدم. بعد از اعلام نامزدی او با شاه ایران، ارتباط من با فرح به کلی قطع شد و تمام دورانی که او ملکه ایران بود، فقط دویار موفق به دیدنش شدم که یک بار در مراسم ازدواج او بود... انجام این مسافرت برایم جالب بود. من از یک مادر فرانسوی و پدر ایرانی در پاریس متولد شده بودم و اگرچه موقع حیات پدرم به ایران رفته و تا سن ۱۲ سالگی در شیراز و تهران زندگی کرده بودم، اما پس از فوت پدر به اتفاق مادرم به پاریس بازگشتم و از آن تاریخ ایران را ندیده بودم. سفارت هزینه بلیت هواپیما و مخارج مسافرت را هم برایم پرداخت و این ترتیب من توانستم به اتفاق همسرم ژان لویی لفرانس در جشن باشکوه ازدواج فرح حاضر شوم. وقتی فرح در تهران مرا دید، از فرط خوشی و شادی روی پای خود بند نبود! دست انداخت گردنم و شروع به بوسیدنم کرد. اولین سؤالی که از او کردم این بود: پس تکلیف نامزدیت با کریم پاشا بهادری چه شد؟ فرح از این سؤال گستاخانه من کمی ناراحت شد اما خیلی زود بر اعصابش مسلط شد و گفت: «خوشم! خیلی به لاغری علاقه داشت و برای آنکه لاغر شود، مرتباً سر که می‌نوشید و آنقدر در این کار افراط کرد که به سرفه خفیف خشکی مبتلا شد و کاملاً اشتهایش را از دست داد! یک پسر دایی هم در اینجا داشت که او نیز فعالیت‌های کمونیستی می‌کرد. فرح این پسر دایی را از جان خود بیشتر دوست داشت و او را فکر برادرش عزیز می‌داشت. این دو از کودکی با هم بزرگ شده بودند، رضا قطبی در پلی تکنیک پاریس درس می‌خواند که از دانشگاه‌های عمده فرانسه و معروف به سنگگیری بود، اما وی بعداً منشی مخصوص ملکه شد. از دیگر دانشجویان که می‌شناختم و با من و فرح دوست بودند، یکی هم هوشنگ ناهچندی بود که بعدها رئیس دفتر فرح پهلوی در ایران شد. خیلی‌های دیگر هم بودند که حالا اسم آنها را به خاطر ندارم، اما وجه مشترک همه آنها فعالیت‌های سیاسی چپ بود...»

۹ جوان | شماره ۷۴۲۴

دیگری همراه داشته باشد؟ البته نه هرگز فرح را متمم به داشتن ار تباط با کریم پاشا بهادری پس از ازدواج با شاه نمی‌کنم اما از طرف دیگر وقتی آن عشق و علاقه عجیب بین این دو نفر را به یاد می‌آورم، دچار اوهام و تصورات گوناگون می‌شوم و حتی به این شک می‌افتم که فرح از موافقت کریم پاشا بهادری حاضر شد با شاه ازدواج کند!

■ **اردشیر زاهدی و چندو چون یک «واسطه‌گری»**

در باب علل مراجعه فرح دیبا به اردشیر زاهدی در تهران و آنچه میان آن دو گذشت تا نهایتاً به شاه معرفی شود، در میان روایتگران توافقی وجود ندارد. ناهید کلهر در عداد آنان است که فعالیت سیاسی فرح را در پاریس موجب مشکلات وی در تهران و علت این مراجعه دانسته و البته این روایت نیز مع الواسطه است: «در موقع اقامت در ایران، متوجه شدم یک حادثه و اتفاق بد، موجب این ازدواج شده است. حادثه‌ای که می‌توانست برای هر ایرانی مقیم خارج مشکلات و مسائل سنگینی ایجاد کند، برای فرح موجد شادی و خوشبختی شد. در آن زمان اردشیر زاهدی در وزارت امور خارجه ایران، مسئول شعبه‌ای بود که با همکاری سداواک فعالیت‌های دانشجویان ایرانی مقیم خارج را کنترل کرد. فرح پس از سال‌ها دوری از مادر و خانواده دایی خود محمدعلی قطبی به ایران می‌آید تا دیداری تازه کند اما موقع مراجعت از ایران، پاسپورتش را ضبط می‌کنند و به او می‌گویند حق خروج از کشور را ندار!نام فرح در لیست دانشجویان ضد دولتی ایران قرار داشت. فرح چند روز دوندگی می‌کند تا شاید بتواند راهی برای خروج از کشور بیابد. در این رفت و آمدهایش، به دفتر اردشیر زاهدی کشیده می‌شود و زاهدی که از سلیقه شاه با خبر بوده، او را به ویلاي مجلل خود در حصارک کرج دعوت می‌کند تا به اصطلاح پیرامون مشکل دانشجویی فرح با او صحبت کند. از طرف دیگر به شاه هم اطلاع می‌دهد دختری را برای او یافته است. شاه و فرح در ویلاي زاهدی با هم آشنا می‌شوند و کمی بعد با هم ازدواج می‌کنند...»

■ **واپسین دیدار و ناراضیتی «شهپانو» از زندگی ناشویی**

و بالاخره ناهید کلهر در واپسین دیدار خویش با فرح دیبا، از ناراضیتی وی در زندگی با شاه سخن به میان آورده است. او بر این نکته تصریح دارد که گرچه تمایلات جاه‌طلبانه دوستش با به کف آوردن جایگاه «ملکه» ارضا شده بود، اما نتواند راهی برای ابعاد و جنبه‌های زندگی در عذاب قرار داشت. وی در توضیح بیشتر این نکته، خاطرنشان کرده است:

«یک‌بار هم موقعی که فرح به اتفاق شوهرش برای بازدید رسمی از فرانسه به پاریس آمده بود و میهمان رُژُر ممپیدو رئیس جمهوری وقت فرانسه بودند، به یاد گذشته دانشجویی خود در پاریس می‌افتد و تصمیم می‌گیرد به دیدار بعضی از دوستان آن زمان – که هنوز در پاریس سکونت داشتند– برود. فرح با اسکورت دو اتومبیل پلیس فرانسه به آپارتمان من آمد و از من دیدار کرد. او آنچنان مجذوب یادآوری خاطرات گذشته شده بود که میهمان شام رسمی کاخ الیزه حاضر نشد و در آپارتمان ما، شام را به اتفاق من و همسر و دخترم صرف کرد. چون شوهر فرانسوی‌ام اطلاعات زیادی از زبان فارسی ندارد، توانستم به راحتی با هم‌راسم کنم. احساس کردم به رغم برق و جلال یک ازدواج سلطنتی و شکوه و عظمتی که یک زن به عنوان ملکه دارد، از زندگی ناشویش‌اش راضی نیست و اگر چه ملکه بودن بخشی از شخصیت و روحیه او را ارضا کرده است، اما بخش دیگری از شخصیت او در عذاب است! من دیگر فرح را ندیدم، اما او هر سال در طلیعه جشن کرسیسم برایم کارت تبریک می‌فرستد و به این وسیله بر پایداری خود در دوستی گذشته که با هم داشتیم تأکید می‌کند...»

■ **کلام آخر**

فرح دیبا، امروزه موجودی فرتوت و فاقد هرگونه تأثیر سیاسی است. هم از این روی و در حالت طبیعی، نگاشستن از وی فاقد منطق و ضرورت است. لیک هنگامی که پای دروغ پردازی رسانه‌ای و کارنامه‌سازی سیاسی به میان می‌آید، ماجرا صورتی دیگر به خویش می‌گیرد. امروزه با ریخت و پاش گسترده رسانه‌های محور غربی/عبری/عربی تلاش می‌شود خاندان پهلوی سپیدشویی و نقاط سیاه کارنامه آنان – که از قضا به عامل نفرت عمومی و اخراج خفت‌باری ایشان از ایران تبدیل شد– به سرفصل‌هایی روشن مبدل شود!از سوی دیگر مخاطب این تبلیغات، جوانانی هستند که بسترهای تحقق انقلاب اسلامی را در ک نکرده و البته از سوی متولیان امر نیز برنامهریزی فرهنگی مؤثری برای بازگویی تاریخ معاصر برای انسان انجام نشده است! طبق آمار، حدوداً ۵۵ درصد از نسلی که در انقلاب مشارکت داشته‌اند، اینک بدرود حیات گفته‌اند! با این همه نباید از یاد برد که گرچه ممکن است نسل پنجم انقلاب تصویری از دوران تسلط رژیم وابسته پهلوی نداشته باشد، اما تاریخ در نهایت، سفره حقیقت را در برابر آنان نیز خواهد گشود و آنچه در سینه دارد، برای همواره منکتم نخواهد ماند. از این روی و به مقتت نتیجه‌گیری باید گرفت، ریزناژگویی‌های رسانه‌های فوق آمده، در قضاوت نهایی و تاریخی هرگز نخواهند توانست خود را بر نص رویدادها تحمیل و آن را از گونه نمایند.